

وهابیت از منظر عقل و شرع (قسمت سوم)

عوامل انزوای « ابن تیمیه » و علل گسترش مجدد افکار او ...



عوامل انزوای « ابن تیمیه » و علل گسترش مجدد افکار او

از آنجایی که افکار باطل « ابن تیمیه » در منطقه شامات که مهد علم و دانش بود ، با انتقادات و اعتراضات علماء و دانشمندان مذاهب مختلف مواجه ، و این امر باعث انزوای « ابن تیمیه » گردید و افکار و عقاید وی نیز به بوته فراموشی سپرده شد . ولی در قرن 12 این افکار در منطقه نجد که عاری از تمدن و فاقد فرهنگ بود ، مجدداً منتشر شد و پس از آن توسط قدرت سعودی و با پشتیبانی قدرتهای استعماری به ترویج آن پرداختند . طرح مجدد افکار « ابن تیمیه » توسط « محمد بن عبد الوهاب » در بدترین شرایط تاریخی و اوضاع بسیار نامناسبی صورت گرفت ، چرا که امت اسلام از چهار طرف مورد تهاجم شدید استعمارگران صلیبی قرار داشت و بیش از هر زمان دیگری نیاز به وحدت کلمه داشت . انگلیسیها بخش عظیمی از هند را با زور و تزویر از چنگ مسلمانان خارج ساخته و با پایان دادن به شوکت امپراتوری مسلمان تیموری خواب تسخیر پنجاب و کابل و سواحل خلیج فارس را می‌دیدند و لشکر آنان گام به گام به سمت جنوب و غرب ایران پیشروی می‌کرد . فرانسویها به رهبری ناپلئون ، مصر و سوریه و فلسطین را با قوه فهریه اشغال کرده و در حالی که به امپراتوری مسلمان عثمانی چنگ و دندان نشان می‌دادند ، در اندیشه نفوذ به هند بودند . روسهای تزاری که مدعی جانشینی سزارهای مسیحی روم شرقی بودند با حملات مکرر به ایران و عثمانی می‌کوشیدند قلمرو حکومت خویش را از یکسو تا قسطنطنیه و فلسطین و از سوی دیگر تا خلیج فارس گسترش دهند و بدین منظور اشغال نظامی متصرفات ایران و عثمانی در اروپا و قفقاز را در صدر برنامه‌های خود قرار داده بودند . حتی آمریکائیه نیز چشم طمع به کشورهای اسلامی شمال آفریقا دوخته و با گلوله باران شهرهای لیبی و الجزایر ، سعی در رخنه و نفوذ به جهان اسلام داشتند ، جنگ اتریش با عثمانی بر سر صربستان و همکاری ناوگان جنگی هلند با انگلیسیها در محاصره نظامی پایتخت الجزایر نیز در همین دوران بحرانی صورت پذیرفت .

« محمد بن عبد الوهاب » عامل تفرقه میان مسلمانان

در چنین موقعیت بسیار سختی که مسلمانان بیش از هر عصری نیاز به وحدت و همکاری بر ضد دشمن مشترک داشتند ، « محمد بن عبد الوهاب » مسلمانان را به جرم توسل به انبیاء و اولیاء الهی ، مشرک و بت پرست قلمداد کرد و فتوا به تکفیر آنان داد و خونشان حلال و قتل آنان را جایز و اموال آنان را جزء غنائم جنگی به حساب آورد و پیروان او به استناد این فتوا هزاران مسلمان بی گناه را به خاک و خون کشیدند که در قسمت بعدی به تفصیل بیان خواهد شد . « محمد بن عبد الوهاب » در سال 1115 در شهر عینیه واقع در صحرای نجد عربستان به دنیا آمد و در سال 1206 دیده از جهان فرو بست . گفتنی است که وی مبتکر و بنیانگذار فرقه وهابیت نبود بلکه قرن‌ها پیش از او این عقاید یا بخشی از آن توسط برخی از عالمان کج اندیش حنبلی مانند « ابن تیمیه » و شاگردان او اظهار شده بود ولی باتوجه به مخالفت‌های صریح علمای اهل سنت و شیعه در بوته فراموشی سپرده شده بود و مهمترین کاری که « محمد بن عبد الوهاب » انجام داد این عقاید باطل را به صورت یک فرقه و یا مذهب جدیدی در آورد که با تمام مذاهب چهارگانه اهل سنت و مذهب شیعه تفاوت داشت و در تضاد بود . او در آغاز کار خویش وقتی به بصره آمد و عقاید خویش را اظهار نمود با مخالفت شدید بزرگان مواجه شد به طوری که مردم علیه او قیام نموده و او را از شهر بیرون کردند . « وتجمع علیه أناس فی البصرة من رؤسائهم وغیرهم فأذوه أشد الأذى وأخرجوه منها » (تاریخ العربیة السعودیة : 88) . او سپس به بغداد و کردستان وهمدان واصفهان روانه شد و سر انجام به زادگاه خویش برگشت و مردم را به آیین جدید خود فرا خواند (رجوع شود به زعماء الإصلاح فی عصر الحدیث : 10 ، تاریخ العربیة السعودیة : 89) . او در آغاز کار به مطالعه زندگی نامه مدعیان دروغین نبوت مانند « مسیلمه کذاب » ، « سجاج » « أسود عنبسی » و « طلیحه أسدی » علاقه خاصی داشت . و برخی از اساتید و علماء و حتی پدرش وی را گمراه می‌دیدند و مردم را از اطاعت وی بر حذر می‌کردند (کشف الارتیاب : 7) . اولین کتابی که بر رد عقاید باطل وی نوشته شد توسط برادرش « سلیمان بن عبد الوهاب » به نام « الصواعق الإلهیة فی الرد علی الوهابیة » بود . پدر « محمد بن عبد الوهاب » از عینیه به بخش حریمله انتقال یافت و در سال 1153 ، از دنیا رفت ، وی پس از فوت پدرش محیط را برای اظهار عقاید خویش مساعد یافت ولی اعتراض عمومی مردم که نزدیک بود خونش را بریزند او را ناگزیر کرد تا به زادگاه خویش عینیه باز گردد . و پس از پیمانی که با امیر آنجا « عثمان بن معمر » بست که هر دو بازوی یکدیگر باشند ، عقاید خود را تحت حمایت او بی پرده مطرح ساخت . اولین کاری که « محمد بن عبد الوهاب » انجام داد ویران کردن زیارتگاههای صحابه و اولیاء در اطراف عینیه بود که از جمله آنان تخریب قبر زید بن خطاب برادر خلیفه دوم بود که با واکنش شدید علماء و بزرگان مواجه گردید و به دنبال آن امیر عینیه به ناچار ، شیخ را از این شهر بیرون کرد . « محمد بن عبد الوهاب » منطقه سومی به نام درعیه (زادگاه مسیلمه کذاب) برای نشر افکار خود برگزید و با امیر این منطقه « محمد بن سعود » نیای خاندان سعودی همان پیمانی را بست که با امیر عینیه بسته بود .

مبنای فکری و کارنامه سیاه عملی وهابیت

1- اعتقاد به جسمانیت خداوند تعالی

« ابن تیمیه » بنیانگذار فکری وهابیت در کتاب « منهاج السنّة » که در رد کتاب « منهاج الکرامه » علامه حلی نوشته است می‌گوید : عموم منسوبین به اهل سنت برای اثبات رؤیت خدا اتفاق دارند واجماع سلف براین است که ذات احدیت را در آخرت با چشم می‌توان دید ولی در دنیا نمی‌توان دید (مختصر منهاج السنّة : 2 / 240) . « ابن بطوطه » در سفرنامه خود می‌نویسد : « ابن تیمیه » درمسجد جامع دمشق که من حضور داشتم ، بر بالای منبر گفت : « إنّ الله ينزل إلى السماء الدنيا کنزولی

« خداوند به آسمان دنیا فرود می‌آید ، همچنان که من از پله این منبر فرود می‌آیم سپس يك پله پایین آمد ، « ابن الزهراء » از فقهاء مالکی بر او اعتراض کرد و اظهارات وی را به اطلاع ملك ناصر رساند وی دستور داد تا او را زندانی کردند و در زندان از دنیا رفت (رحلة ابن بطوطة : 113) . در رساله « عقيدة الحموية » می‌نویسد : خداوند می‌خندد و روز قیامت در حال خنده بر بندگان خود تجلی می‌کند و هر شب هر طور که بخواهد به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌گوید : آیا کسی هست که مرا بخواند و من اجابتش کنم و طالب مغفرتی هست که او را ببخشم . . . خدا این کار را تا طلوع فجر انجام می‌دهد . و پس از نقل مطلب فوق می‌نویسد : « فمن أنكر النزول أو تأول فهو مبتدع ضالّ » هر کس فرود آمدن خدا را بر آسمان دنیا انکار یا توجیه کند بدعتگذار و گمراه است (مجموعة الرسائل الكبرى ، رساله یازدهم : 451) . و این سخن مضمون يك حدیث ساختگی است که از افکار یهودیت در میان احادیث مسلمین رسوخ کرده است . « عن أبي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال : ينزل الله إلى السماء الدنيا كل ليلة حين يمضي ثلث الليل الأول ؛ فيقول : أنا الملك ، أنا الملك ، من ذا الذي يدعوني فأستجيب له ، من ذا الذي يسألني فأعطيه ، من ذا الذي يستغفرتني فأغفر له ، فلا يزال كذلك حتى يضيء الفجر (صحيح مسلم : 2 / 175 ، سنن ابن ماجه : 1 / 435 ، سنن الترمذی : 1 / 277) . خداوند هر شب در بخش پایانی شب ، به آسمان زمین فرود می‌آید و تا طلوع فجر ندا می‌کند : چه کسی است که مرا بخواند و از من چیزی بخواهد و طلب بخشش کند ، تا خواسته‌های وی را بر آورده نمایم .

در برخی از روایات آمده « فإذا طلع الفجر صعِد إلى عرشه » (فتح الباری : 13 / 390) پس از طلوع فجر به عرش مراجعت می‌کند . شاید روزگاری این سخنان بی پایه و اساس ، مشترک داشت ولی امروز دانش پژوهان عالم به او می‌خندند و این سخن را اسطوره می‌دانند تا حدیث ، چون با توجه به کرویّت زمین در هر لحظه از شبانه روز ، در يك نقطه کره زمین ، پایان شب و طلوع فجر می‌باشد ، و اگر خداوند از عرش به زمین آمده باشد ، مادامی که زمین باقی است و شب و روز در چرخش است دیگر به عرش بر نخواهد گشت . و روی این جهت برخی از بزرگان اهل سنت در توجیه این روایت دچار حیرت و سرگردانی شده‌اند (رجوع شود به تفسیر القرطبی : 4 / 39 ، فتح الباری : 13 / 390) .

البته نتیجه دوری از اهل بیت عصمت و طهارت و بی توجهی به توصیه رسول اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)در تمسك به ثقلین ، سقوط در این چنین وادیهای خطرناک است . قریب به این اسطوره ، قضیه‌ای است که ابوهیرره نقل می‌کند که حضرت موسی هنگام قبض روح ، چنان سبیلی به صورت عزرائیل نواخت که چشم او از حدفه بیرون پرید ، و او به خداوند از دست حضرت موسی شکایت نمود وگفت : اگر موسی مورد عنایت تو نبود ، من هم با وی به سختی برخورد می‌کردم . عن أبي هريرة ، قال : أرسل ملك الموت إلى موسى(عليه السلام)فلما جاءه صكه ففقا عينه ، فرجع إلى ربه فقال أرسلتني إلى عبد لا يريد الموت ، قال : فردّ الله إليه عينه (صحيح مسلم : 7 / 100 ، كتاب الفضائل باب فضائل موسى ، صحيح البخاری : 2 / 92 ، كتاب الجنائز باب من أحبّ الدفن في الأرض المقدّسة .) . وفي رواية عمار ، فقال : يا ربّ! عبدك موسى فقا عيني ، ولولا كرامته عليك ، لشفقت عليه (فتح الباری ج 6 ص 315) .

شکی نیست که این قضایا ، و مطالب بی‌اساس با منطق قرآن که حضرت موسی را پیامبر مرسل و مخلص معرفی می‌کند ، سازگاری ندارد : (**وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَى** **إِنَّهُ كَانَ مُخْلَمًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا**) (مریم : 51) « و در این کتاب از موسی یاد کن ، زیرا که او پاکدل و فرستاده‌ای پیامبر بود » . ویا مقام عصمت و جایگاه والای او نزد خداوند تعالی منافات دارد : (وَكَانَ عَبْدَ اللَّهِ وَجِيهًا) (أحزاب : 69) « و موسی نزد خدا آبرومند بود » . و همچنین روایتی که از ابو هریره نقل کرده‌اند که در قیامت هرچه از گنهکاران را وارد جهنم می‌کنند پر نمی‌شود تا آنگاه که خداوند تبارک و تعالی پای خود را در درون جهنم می‌نهد و پر می‌شود : « عن أبي هريرة . . . يقال لجهنم : هل امتلأت؟ وتقول هل من مزيد؟ فيضع الربّ تبارك وتعالى قدمه عليها فتقول : فطّ قَطّ (صحيح البخاری : 6 / 48 ، و / 224) . آری وقتی صاحب کتاب صحیح بخاری از علی (علیه السلام)که از دوران کودکی تا آخرین لحظه حیات پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله و سلم)ملازم با حضرت بود ، در تمام کتابش 29 روایت نقل می‌کند (مقدمه فتح الباری : 476) ولی از ابوهیرره که کمتر از دو سال با پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)بوده 446 روایت نقل می‌کند (مقدمه فتح الباری : 477) نتیجه بهتر از این نخواهد بود .

محمود ابوریه از علماء بزرگ اهل سنت می‌گوید : اگر علی(علیه السلام)که بیش از يك سوم قرن ، ملازم پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم)بود ، و هر روز فقط يك روایت از حضرت فرا می‌گرفت ، باید بیش از از 12 هزار روایت از او نقل می‌شد (أبو هريرة : 128) . و حال آن که همه احادیثی که اهل سنت در تمام کتب روایی و تفسیری و تاریخی از علی(علیه السلام)نقل کرده‌اند از مرز 536 روایت تجاوز نمی‌کند (أسماء الصحابة الرواة وما لكلّ واحد من العدد : 44) . ولی آمار روایات ابوهیرره در کتب اهل سنت ، به 5374 می‌رسد (أسماء الصحابة الرواة وما لكلّ واحد من العدد : 37 ، بتحقیق سید کسروی حسن . وتلخیص فهم الأثر لابن الجوزی : 363) . و همچنین در تمام کتاب صحیح بخاری ، از حضرت صدیقه طاهره(س) ، فقط يك روایت نقل شده ، ولی از عایشه 242 روایت نقل شده است (مقدمه فتح الباری : 477) . از مقداد ، فقط 2 روایت ، و از سلمان و عمار هر يك 4 روایت ، و از امام حسن و امام حسین (علیه السلام)حتی يك روایت هم ذکر نشده ؛ ولی از عبد الله عمر 270 روایت ، و از انس بن مالك 268 روایت نقل شده است (مقدمه فتح الباری : 475 و 477) .

2- تکفیر مسلمانان و اعلام جهاد بر ضد آنان

« محمد بن عبد الوهّاب » به دنبال پیمان همکاری با « محمد ابن سعود » ، طی فتوای رسمی اعلام کرد : کسانی که فرشتگان و پیامبران و اولیاء الله راشفیع قرار داده و به وسیله آنها نزد پروردگار تقرب می‌جویند ، خونشان حلال و قتل آنان جایز است . « وإن قصدهم الملائكة والأنبياء والأولياء يريدون شفاعتهم والتقرب إلى الله بذلك هو الذي أحلّ دماءهم وأموالهم » (كشف الشبهات : 58 ، ط . دار القلم - بيروت) . او با اعلام جهاد ، علیه کفر و شرک و بدعت ، اعراب بادیه نشین را بر انگیزت و به کمک ابن سعود لشکری فراهم ساخت و با حمله به شهرها و روستاهای مسلمان نشین ، مردم را به خاک و خون کشید و اموال آنان را به عنوان غنائم جنگی غارت نمود (رجوع شود به تاریخ نجد : 95 ، الفصل الثالث ، الغزوات ، تاریخ آل سعود : 1 / 31 و تاریخچه نقد و بررسی وهّابها : 13 - 76) . قال أحمد زینی دحلان مفتی مکة المکرّمة : « كان محمد بن عبد الوهّاب إذا أتبعه أحد وكان قد حجّ حجّة الإسلام ، يقول له : حجّ ثانيًا! فإنّ حجّك الأولى فعلتها وأنت مشرك ، فلا تقبل ، ولا تسقط عنك الفرض .

وإذا أراد أحد الدخول في دينه ، يقول له بعد الشهادتين : اشهد على نفسك إنك كنت كافرًا ، وعلى والدك أنّهما ماتا كافرين ، وعلى فلان وفلان ، ويسمّي جماعة من أكابر العلماء الماضين أنّهم كانوا كافرًا ، فإن شهد قبله ، وإلاّ قتله ، وكان يصرّح بتكفير الأمة منذ ستّمانه سنة ، ويكفر من لا يتبعه ، ويسمّيهم المشركين ، ويستحلّ دماءهم وأموالهم (الدرر السنّية : 1 / 46 ، الفجر الصادق لجميل صدقي الزهاوی : 17 ، كشف الارتباب : 135 نقلًا عن خلاصة الكلام : 229 - 330 لدحلان) .

« زینی دحلان » مفتی مکه مکرمه می‌نویسد : اگر چنانچه کسی به مذهب وهّابیت در می‌آمد و قبلاً حج واجب انجام داده بود « محمد بن عبد الوهّاب » به وی می‌گفت : باید دوباره به زیارت خانه خدا بروی چون حج گذشته تو در حال شرک صورت گرفته است . و به کسی که می‌خواست وارد کیش وهّابیت بشود می‌گفت : پس از شهادتین باید گواهی دهی که در گذشته کافر بودی و پدر و مادر تو نیز در حال کفر از دنیا رفته‌اند ، و همچنین باید گواهی دهی که علماء بزرگ گذشته کافر مرده‌اند . اگر چنانچه گواهی نمی‌داد وی را می‌کشتند . آری او بر این باور بود که تمام مسلمانان در طول 6 قرن گذشته کافر بوده‌اند ، و هرکسی را که از مکتب وهّابیت پیروی

نمی‌کرد او را مشرک دانسته و خون و مال او را مباح می‌کرد .

3- کشتار بی رحمانه شیعیان در کربلا

کشتار وهّابیان در عتبات عالیات به راستی صفحه تاریخ را سیاه کرده و لگّه ننگ همیشگی بر پیشانی وهّابیان نهاده است .

« صلاح الدین مختار » که خود وهّابی است می‌نویسد : در سال 1216 امیر سعود با لشکر انبوهی از مردم نجد و عشایر جنوب و حجاز و دیگر نقاط ، به قصد عراق حرکت کرد ، در ماه ذی قعدة به کربلا رسید و تمام برج و باروی شهر را خراب کرد ، و بیشتر مردم را که در کوچه و بازار بودند به قتل رساند ، نزدیک ظهر با اموال و غنایم فراوان از شهر خارج شد . آنگاه خمس اموال غارت شده را خود سعود برداشت و بقیه را به نسبت هر پیاده يك سهم و هر سواره دو سهم بین لشکریان تقسیم نمود (تاریخ المملكة السعودية : 3 / 73) .

شیخ عثمان نجدی از مورخان وهّابی می‌نویسد : وهّابیان به صورت غافلگیرانه وارد کربلا شدند و بسیاری از اهل آنجا را در کوچه و بازار و خانه‌ها کشتند روی قبر حسین(علیه السلام)را خراب کردند و آنچه در داخل قبه بود به چپاول بردند و هرچه در شهر از اموال ، اسلحه ، لباس ، فرش ، طلا ، و قفرآنهاى نفیس یافتند ، ربودند ، نزدیک ظهر از شهر خارج شدند در حالی که قریب به دو هزار نفر از اهالی کربلا را کشته بودند (عنوان المجد فی تاریخ نجد : 1 / 121 ، حوادث سال 1216) . برخی می‌نویسند که وهّابیان در يك شب ، بیست هزار نفر را به قتل رساندند (تاریخچه نقد و بررسی وهّابها : 162) .

میرزا ابو طالب اصفهانی در سفرنامه خود می‌نویسد : هنگام برگشت از لندن و عبور از کربلا و نجف دیدم که قریب بیست و پنج هزار نفر وهّابی وارد کربلا شدند و صدای « اقلتلوا المشرکین واذبحوا الکافرین » مشرکان را بکشید و کافران ذبح کنید ، سر می‌دادند ، بیش از پنج هزار نفر را کشتند و زخمیها حساب نداشت ، صحن مقدس امام حسین(علیه السلام)از لاشه مقتولین پر ، و خون از بدنهای سر بریده شده روان بود . بعد از یازده ماه مجدداً به کربلا رفته بودم دیدم که مردم آن حادثه دلخراش را نقل و گریه می‌کنند به طوری که از شنیدن آن ، موها بر اندام راست می‌شد (مسیر طالی : 408) .

وهّابیان بعد از کشتار بی رحمانه اهل کربلا و هتک حرمت حرم حسینی(علیه السلام)با همان لشکر راهی نجف اشرف شدند ، ولی مردم نجف بخاطر آگاهی از جریان قتل و غارت کربلا و آمادگی دفاعی به مقابله برخاستند و حتی زنها از منزلها بیرون آمده و مردان خود را تشجیع و تحریک به دفاع می‌کردند تا اسیر قتل و چپاول وهّابیان نشوند . و در سال 1215 نیز گروهی برای انهدام مرقد مطهر حضرت امیر(علیه السلام)عازم نجف اشرف شدند که در مسیر با عده‌ای از اعراب در گیر شده و شکست خوردند (ماضی النجف وحاضرها : 1 / 325) . در مدت نزدیک به ده سال چندین بار حملات شدیدی به شهر کربلا و نجف داشتند (تاریخ المملكة السعودية : 1 / 92) .

4- قتل عام مردم طائف

شاید بعضی تصور کنند که وهّابیان فقط بلاد شیعه نشین را مورد تاخت و تاز قرار داده‌اند ، ولی با نگاهی به عملکرد سپاه آنان در حجاز و شام روشن خواهد شد که حتی مناطق سنی نشین نیز از حملات وحشیانه آنان در امان نبود . « جمیل صدقی زهاوی » در حمله وهّابیان به طائف می‌نویسد : از زشت ترین کارهای وهّابیان در سال 1217 ، قتل عام مردم طائف است که بر صغیر و کبیر رحم نکردند ، طفل شیر خوار را بر روی سینه مادرش سر بردند ، جمعی را که مشغول فرا گرفتن قرآن بودند کشتند و حتی گروهی که در مسجد مشغول نماز بودند به قتل رساندند ، و کتابها که در میان آنها تعدادی قرآن و نسخه هایی از صحیح بخاری و مسلم و دیگر کتب حدیث و فقه بود در کوچه و بازار افکندند و آنها را پایمال کردند (الفجر الصادق : 22) .

وهّابیان پس از قتل عام مردم طائف طی نامه‌ای علمای مکه را به آیین خود دعوت کردند ، آنان در کنار کعبه گرد آمدند تا به نامه وهّابیان پاسخ گویند که ناگهان جمعی از ستمدیدگان طائف داخل مسجد الحرام شدند و آنچه بر آنان گذشته بود بیان داشتند ، مردم سخت به وحشت افتادند چندان گویی که قیامت بر پا شده است . آنگاه علما و مفتیان مذاهب اربعه اهل سنت که از مکه مکرمه و سایر بلاد اسلامی برای اداى مناسك حج آمده بودند به کفر وهّابیان حکم کردند و برامیر مکه واجب دانستند تا به مقابله با آنان بشتابند ، و افزودند که بر مسلمانان واجب است در این جهاد شرکت نمایند و در صورت کشته شدن شهید خواهند بود (سیف الجبر المسلول علی الأعداء : 2 ، از شاه فضل رسول قادری) .

5- تصمیم به کشتار عمومی علماء اهل سنت

دربار سرتیپ « ایوب صبری » سرپرست مدرسه عالی نیروی دریایی در دولت عثمانی می‌نویسد : « عبد العزیز بن سعود » که تحت تأثیر سخنان « محمد بن عبد الوهّاب » قرار گرفته بود در اولین سخنرانی خود در حضور شیوخ قبایل گفت : ما باید همه شهرها و آبادیها را به تصرف خود در آوریم و احکام و عقاید خود را به آنان بیاموزیم . . . برای تحقق بخشیدن به این آرزو ناگزیر هستیم که عالمان اهل سنت را که مدعی پیروی از سنت سنی نبویه و شریعت شریفه محمدیه هستند از روی زمین برداریم . و به عبارت دیگر ، مشرکانی که خود را به عنوان علمای اهل سنت قلمداد می‌کنند از دم شمشیر بگذرانیم به ویژه علمای سرشناس و مورد توجه را ، زیرا تا اینها زنده هستند هم‌کیشان ما روی خوشی نخواهند دید ، از این رهگذر باید نخست کسانی را که به عنوان عالم خودنمایی می‌کنند ریشه کن نمود سپس بغداد را تصرف کرد (تاریخ وهّابیان : 33) . در جای دیگر می‌نویسد : « سعود بن عبد العزیز » در سال 1218 به هنگام تسلط بر مکه مکرمه ، بسیاری از دانشمندان اهل سنت را بی دلیل به شهادت رساند و بسیاری از اعیان و اشراف را بدون هیچ آثمی به دار آویخت و هر کس را که در اعتقادات مذهبی ثبات قدم نشان می‌داد به انواع شکنجه‌ها تهدید کرد ، و آنگاه منادیانی فرستاد که در کوچه و بازار بانگ زدند « ادخلوا فی دین سعود وتظّلوا بظّله الممدود » هان ای مردمان! به دین سعود داخل شوید ودر زیر سایه گسترده‌اش مأوا گزینید! (همان مصدر : 74) .

6- خطبه کفرآمیز سعود در مدینه منوره

« سعود بن عبد العزیز » پس از تصرف مدینه منوره همه اهالی مدینه را در مسجد النبى گرد آورد و درهای مسجد را بست و اینگونه سخن آغاز نمود : هان ای مردم مدینه! بر اساس آیه شریفه « اليوم أكملت لكم دینکم » دین و آیین شما امروز به کمال رسید ، به نعمت اسلام مشرف شدید ، حضرت احدیت از شما راضی و خشنود گردید ، دیگر ادیان باطله نیاکان خود را رها کنید و هر گز از آنها به نیکی یاد نکنید ، از درود و رحمت فرستادن بر آنها به شدت پرهیز نمایید زیرا همه آنها به آیین شرک در گذشته‌اند (تاریخ وهّابیان : 107) .

7- انهدام میراث فرهنگی

حفظ تاریخ گذشتگان و صیانت از میراث فرهنگی نیاکان نشانگر تمدن يك جامعه به شمار می‌رود ، که برای پاسداری از آنها ادارات ویژه تأسیس نموده و کارشناسان ماهر تربیت می‌کنند ، و در این عرصه اجازه نمی‌دهند که حتی يك سفال و یا کتیبه کوچک سنگی از بین برود . شکی نیست که تمدن اسلامی تنها تمدن پیشتاز عصر خویش بود که مسلمانان در پرتو تعالیم آسمانی خویش آن را پی ریزی نمودند .

شکوفایی این تمدن در قرن چهارم و پنجم هجری به اوج خود رسید و به شهادت محققان غربی نفوذ این تمدن از طریق آندلس و جنگهای صلیبی به اروپا یکی از مهمترین علل شکوفایی و رنسانس غرب در قرون اخیر به شمار می‌رود . آثار و ابنیه مربوط به شخص پیامبر و یاران باوفای او جزئی از میراث عمومی این تمدن بزرگ بوده

و حفظ و صیانت از آنها نشانه تقدیر از بنیانگذاران این فرهنگ و تمدن به شمار می‌رود .

اقدام به تخریب و نابودی این آثار ، نشانه انحطاط فکری و بی توجهی به سازندگان و بنیانگذاران تاریخ و تمدن می‌باشد که در اثر مرور زمان واقعیت‌های تاریخی و اصالت‌های دینی به دست فراموشی سپرده می‌شود و از همه مهمتر ، عامل رکود انگیزه‌های فکری و نابودی استعداد‌های درخشان در جامعه بشری می‌گردد. با مراجعه به قرآن کریم روشن می‌شود که امت‌های پیشین برای حفظ و صیانت از آثار پیامبران خود اهتمام ، و به آن تبرک می‌جستند ، همانند صندوقی که در آن موارث خاندان موسی و هارون قرار داشت که آن را در نبردها حمل می‌کردند تا از طریق تبرک به آن بر دشمن پیروز گردند .

(وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَهَارُونَ) (بقره : 248) « وپیامبرشان بایشان گفت : در حقیقت نشانه پادشاهی او این است که آن صندوق [عهد] که در آن آرامش خاطر از جانب پروردگارتان ، و بازمانده‌ای از آنچه خاندان موسی و خاندان هارون [در آن] بر جای نهاده‌اند در حالی که فرشتگان آن را حمل می‌کنند به سوی شما خواهد آمد . « جلال الدین سیوطی » نقل می‌کند : وقتی که رسول اکرم آیه شریفه (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيَدُّكُرَ فِيهَا أَسْمُهُ) (نور : 36) را در مسجد تلاوت نمود ، فردی برخاست و پرسید : مقصود از این خانه‌ها چیست؟

پیامبر گرامی(صلی الله علیه و آله و سلم)فرمود : خانه‌های پیامبران . در این موقع ابوبکر برخاست و به خانه علی و زهرا اشاره کرده و گفت : ای پیامبر خدا! این خانه از همین خانه هاست که خدا رخصت بر رفعت و منزلت آنان داده است؟ حضرت فرمود : آری از برترین آنها است (الدر المنثور : 6 / 203) .

و این قضیه نشان می‌دهد که خانه‌های پیامبران و صالحان از اعتبار و جایگاه خاصی برخوردار است و پیدا است که این منزلت ارتباط به جنبه مادی و خشت و گل و آجر آنها ندارد ، بلکه این ارزش به خاطر انسان‌های والایی است که در آنجا سکونت گزیده‌اند . سیر و سیاحت در کشورهایی که قبور انبیاء و فرزندان آنان در آنجا قرار دارد نشان می‌دهد که پیروان پیامبران نسبت به حفظ قبور آنان و ساختن بناهای مجلل بر روی آنها اهتمام خاصی می‌ورزیده‌اند ، و سپاه اسلام نیز هنگام فتح شامات دست به تخریب قبور پیامبران نزدند بلکه خادمان آنها را در مأموریت خود ایفا کردند .

و این بناها تا امروز محفوظ مانده و برای مسلمانان بلکه برای تمام موحدان جهان جاذبه خاصی دارد .

اگر ساختن بنا بر قبور انبیاء و اولیاء نشانه شریک بود ، جا داشت فاتحان منصوب از سوی خلفا به تخریب و نابودی آن ابنیه می‌پرداختند . بررسی کتب تاریخی و سفرنامه‌ها گواهِ وجود صدها آرامگاه و مرقده با شکوه در سرزمین وحی و کشورهای اسلامی است .

« مسعودی » متوفای 345 مورخ معروف ، مشخصات کامل قبور ائمه بقیع و اهل بیت : را بیان نموده است (مروج الذهب : 2 / 288) و « ابن جبیر » آندلسی جهانگرد معروف اواخر قرن ششم که مشرق زمین را سه بار زیر پا نهاده است ، در سفر نامه خود در باره مشاهد انبیا و صالحان و ائمه اهل بیت را در مصر ، مکه ، مدینه ، عراق ، و شام به تفصیل سخن گفته و ویژگی‌های روضه ائمه بقیع و خصوصیات ضریح آنها را بیان نموده است (رحلة ابن جبیر : 173 ، جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب « وهابیت ، مبنای فکری و کارنامه عملی » : 149 - 179 ، تألیف دانشمند فرزانه و فقیه توانا حضرت آیت الله سبحانی) .

ابو مهدی القزوینی

مطالعات شیعه شناسی